

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی)
(علمی - پژوهشی)
سال ششم، دوره جدید، شماره هفدهم، پاییز ۱۳۹۳، ص ۱۶۹-۱۳۴

بررسی تطبیقی سیمای دنیا در شعر بهار و شیخ ناصیف یازجی*

یحیی معروف

استاد دانشگاه رازی کرمانشاه

محمد فارغی شاد

کارشناس ارشد زبان و ادبیات عرب

چکیده

مقاله حاضر به بررسی تطبیقی دیدگاه محمد تقی بهار شاعر، ادیب و محقق ایرانی و ناصیف یازجی شاعر لبنانی در مورد دنیا می‌پردازد. این دو شخصیت از دو زبان و فرهنگ متفاوت برخاسته، و از مضامین اخلاقی و حکمی در دیوانشان به وفور استفاده کرده‌اند تا آنجا که ناصیف یازجی به عنوان شاعر حکمت شناخته شده است. ملک‌الشعرای بهار هم در دیوان خود، قطعات، مثنوی‌ها، حکمت‌های فراوانی را به کار برده است. بین این دو شاعر بزرگ زبان و ادبیات فارسی و عربی قرابت و مشابهت‌های فکری، روحی، فلسفی و... وجود دارد. این تحقیق به روش تحلیلی - توصیفی با استقرا و استخراج شواهد و تحلیل آن‌ها و براساس مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی انجام شده است.

کلمات کلیدی: ملک‌الشعرای بهار، ناصیف یازجی، دنیا، ادبیات تطبیقی.

* - تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۰۹/۱۵ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۳/۰۲/۲۹

نشانی پست الکترونیکی نویسنده: y.marof@yahoo.com

۱. مقدمه

۱-۱ تعریف مسأله

ادبیات کهن فارسی و عربی، از مهم‌ترین دستاوردهای تمدن بشری به شمار می‌آیند، که هر نوع و گونه ادبی را در خود جای داده‌اند و در طول تاریخ پر بارشان، آن را آزموده‌اند. (سلیمی، ۱۳۹۰ش: ۲). شعر معاصر عرب، به علت اشتراک و اوضاع مشابهی که ملت‌های عربی زبان با اوضاع اجتماعی و فرهنگی ما دارند، با شعر معاصر فارسی دارای مشابهت‌هایی است که از چندین سو قابل مطالعه و یادآوری است (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷ش: ۳۸). یکی از این زمینه‌های مشترک نوع نگاه آن دو مکتب ادبی به دنیاست. آموزه‌های دینی، دنیا را به شدت سرزنش کرده و از آن به عنوان زندگی فانی و سرای فریب یاد کرده است، از طرفی آسمان، زمین، کوه، دریا، نبات، حیوان و انسان را با همه نظام‌ها و حرکت‌هایی که دارند، باطل نمی‌شمارد: (وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ) (انبیاء/۱۶) بلکه بر عکس، این نظام را نظام راستین و حق و غیر قابل تبدیل می‌داند: (وَلَنْ نَجِدَ لِسِنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا) (احزاب/۶۲) خدای متعال به موجودات و مخلوقات عالم از جماد و نبات و حیوان گرفته تا خورشید و ماه و شب و روز سوگند یاد کرده، و این نشان دهنده اعتباری است که خدا برای آن‌ها قائل است. آن چیزی که از آموزه‌های دینی به دست ما می‌آید این نیست که اساساً علاقه و محبت به کائنات بد است و راه چاره هم این نیست که علاقه به دنیا و محبت‌ها را باید سرکوب کرد. حقیقت این است که منظور از علاقه به دنیا تمایلات طبیعی و فطری نیست؛ مقصود از علاقه و تعلق، وابستگی به امور مادی و دنیایی و در اسارت آن‌ها بودن است که باز ایستادن از حرکت و پرواز و نوعی سکون و نیستی است؛ چیزی که از آن بایست به دنیاپرستی نام برد. (مطهری، ۱۳۸۹ش: ۲۵۶).

بنابراین، این مقاله بر آن است تا نوع نگرش ملک‌الشعراى بهار و ناصیف یازجی را نسبت به مقوله مرگ مقایسه کند و آبشخور هر دو را - که از میراث اسلامی مایه گرفته - تبیین نماید.

۱-۲ پیشینه پژوهش

دربارهٔ منظر و سیمای دنیا در شعر شاعران تحقیقاتی صورت گرفته است؛ از جمله مقالاتی مانند «بررسی تطبیقی سیمای دنیا در شعر ناصر خسرو و ابوالعلا»، از سید فضل‌الله میرقادری و منصوره غلامی؛ «تأثیر و تأثر در موضوع دنیا بین صائب و متنی» از محمد رضی مصطفوی‌نیا و معصومه سپهرنوش؛ و نیز «دنیاگریزی و جهان‌ستیزی در قطعات ابن‌یمین فریومدی» اثر منوچهر اکبری؛ اما در زمینه بررسی سیمای دنیا در شعر ملک‌الشعراى بهار و ناصیف یازجی، پژوهشی

خاص انجام نشده است. بنابراین پژوهش حاضر در نظر دارد تشابهات و افتراقات فکری و جهت‌گیری دیدگاه این دو شاعر برجسته را نسبت به امر دنیا با ذکر شواهد کافی بیان کند، و علاوه بر ذکر وجوه مشترک دنیا ستیزی و دنیا‌گریزی آن دو، مزیت هر کدام را بر دیگری را با دلیل تبیین نماید. با این فرضیه که گویا هر دو شاعر متأثر از تعالیم دینی، غالباً به دنیا از دید بدبینانه نگریسته‌اند؛ گرچه گاه با دیدی مثبت و خوش‌بینانه به آن نگریسته‌اند. آنچه علاوه بر نگرش دینی در موضع‌گیری و برخورد این دو شخصیت درباره دنیا تأثیرگذار بوده است، عوامل اجتماع، محیط، سیاست و جو حاکم بر زمانشان بوده است.

۳-۱ ادبیات تطبیقی

ادبیات تطبیقی به مفهوم امروزی آن، عنوانی نوپاست که عمر آن به حدود یک قرن می‌رسد. به همین دلیل، از ابتدای طرح آن، مانند هر دانشی نوپا با تعاریف گوناگونی مواجه گردیده است؛ ذیلاً به پاره‌ای از تعاریف ارائه شده از ادبیات تطبیقی اشاره می‌شود:

ادبیات تطبیقی علمی است که روابط خارجی را میان ادبیات ملل گوناگون بررسی می‌کند و از تأثیرپذیری‌ها و تأثیرگذاری‌های میان ادبیات ملی یک کشور و دیگر کشورها سخن می‌گوید. (هلال، ۱۹۸۷ م: ۱۸)

ادبیات تطبیقی؛ علمی است که عموماً به بررسی روابط ادبیات یک ملت و یا دیگر ملل می‌پردازد، و در آن از نحوه انتقال آثار ادبی یک ملت به دیگر ملت‌ها سخن گفته می‌شود. انتقال آثار ادبی گاه در حوزه واژه‌ها و موضوعات و گاه در حوزه تصاویر و قالب‌های مختلف بیانی؛ مانند قطعه، قصیده، نمایش‌نامه و امثال آن و گاه در حوزه احساس تصاویر است. (ندا، ۱۳۸۷ش: ۲۶) در یک جمع‌بندی می‌توان گفت: ادبیات تطبیقی عبارت از تحقیق علمی در باب روابط و مناسبات بین ادبیات ملل و اقوام مختلف جهان و روابط و مناسبات میان ادبیات و هنرهای زیبا، ادبیات و سایر شاخه‌های علوم انسانی، ادبیات و علوم غیر انسانی مانند علوم پایه. (پروینی، ۱۳۸۹: ۳)

۱-۳-۱ مکتب آمریکایی

اولین و قدیم‌ترین مکتب ادبیات تطبیقی، مکتب فرانسه است که قائل به بررسی روابط میان ادبیات ملل مختلف بر اساس اصل تأثیرگذاری و تأثیرپذیری است. مکتب آمریکایی، دیگر مکتب معروف در عرصه ادبیات تطبیقی است که پس از جنگ جهانی دوم پا به عرصه وجود

نهاد و با یک تسامحی نسبت به مکتب فرانسه کار خود را شروع کرد و اصل تأثیرگذاری و تأثیرپذیری را شرط واجب در پژوهش‌های تطبیقی ندانست؛ بلکه مقایسه میان ادبیات مختلف را براساس اصل تشابه، داخل در حوزه ادبیات تطبیقی دانسته است (همان: ۳). لذا، این مقاله تلاش می‌کند از این منظر به واکاوی مفهوم دنیا و نوع نگرش دو شاعر برگزیده در اشعارشان بپردازد.

۲. زندگی ملک الشعرای بهار و ناصیف یازجی

۱-۲ ملک الشعرای بهار

میرزا محمد تقی متخلص به بهار در سال ۱۲۶۵ هـ. ش در مشهد بدنیا آمد. پدر او میرزا محمد کاظم صبوری ملک الشعرای آستان قدس رضوی بود. (آژند، ۱۳۸۶ش: ۱۲۱) از هفت سالگی پا به دنیای شعر و شاعری نهاد. نخست نزد پدر و پس از مرگ وی نزد استادانی همچون میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری و سید علی خان درگزی تلمذ کرد. (بهار، ۱۳۸۷ش: ۶) در هجده سالگی و پس از فوت پدر، با قریحه خارق‌العاده‌ای که داشت عنوان ملک الشعرایی آستان قدس رضوی را از مظفرالدین شاه دریافت کرد. (زرقانی، ۱۳۸۴ش: ۱۰۶ و حاج سیدجواد، ۱۳۸۲ش: ۳۶۰) پدرش در سال ۱۲۸۳ش. به بیماری وبا درگذشت و سرپرستی خانواده بر عهده او افتاد (آژند، ۱۳۸۶ش: ۱۲۲). بهار تخلص خود را از بهار شیروانی از سخنوران بنام عهد ناصرالدین شاه گرفت. (آرین پور، ۱۳۷۵ش: ۱۲۳)

تحصیلات ابتدایی بهار در مکتبخانه گذشت و فارسی و قرآن را به خوبی آموخت. پدرش او را با محافل ادبی مشهد آشنا ساخت. بهار پس از مرگ ناصرالدین شاه به توصیه پدر به کسب و کار اشتغال ورزید. از طرف دیگر، او استقلال عمل زیادی به دست آورد و کاسبی را رها کرد و مقدمات عربی و اصول کامل ادبیات فارسی را نزد ادیب نیشابوری در مدرسه نواب مشهد گذراند. کیفیت بیان و طرز شعر بهار، او را در محافل ادبی خراسان شناساند و قدر زیادی پیدا کرد. (آژند، ۱۳۸۶ش: ۱۲۱-۱۲۲)

قدرت قریحه او در مجامع ادبی خراسان آن روز با حیرت و اعجاب تلقی می‌شد و قصایدی که در مراسم مذهبی و مجالس سلام آستان قدس می‌گفت از تبحر او در شیوه قدما حکایت می‌کرد. (زرین کوب، ۱۳۷۰ش: ۳۷۳) بهار در سال ۱۲۹۹ش. با دختر صفدر میرزا قاجار از شاخه دولتشاهی‌های کرمانشاه ازدواج کرد و از او صاحب شش فرزند شد. (آژند، ۱۳۸۶ش: ۱۲۴) تا اینکه در سال ۱۳۳۰ش. به علت بیماری سل چشم از جهان فرو بست.

مهم‌ترین آثار بر جای مانده از بهار عبارت‌اند از: دیوان اشعار در دو مجلد؛ تاریخ احزاب سیاسی؛ سبک‌شناسی (در سه مجلد)؛ چهار خطابه منظوم؛ ترجمه احوال محمد بن جریر طبری؛ رمان نیرنگ سیاه یا کنیزان سفید؛ رساله زندگانی مانی و نیز کتاب‌های متعدد دیگر؛ مانند «مجمل التواریخ» و «تاریخ سیستان» به تصحیح او منتشر گردید. (برقی، ۱۳۷۳ش: ۵۸۶)

۲-۲ شیخ ناصیف یازجی

شیخ ناصیف یازجی در قریه کفرشیما در جنوب بیروت در سال ۱۸۰۰ م. در خانواده‌ای شریف متولد شد. این خانواده از حوران به حمص مهاجرت کرده بودند؛ ولی بعضی از افراد آن در ساحل لبنان زندگی می‌کردند. پدر شاعر، عبدالله بن ناصیف در زمان خود طبیبی مشهور بود که به روش ابن‌سینا بیماران را معالجه می‌نمود، گاه نیز به مناسبت برخی حوادث شعری می‌گفت. ناصیف کودک هوشیاری بود که خواندن را نزد راهبی به نام متی فراگرفت، سپس به مطالعه کتاب‌هایی پرداخت که در دسترس وی بود. آنگاه به تفحص در کتابخانه‌های دیرهای اطراف روی آورد. به سبب حافظه شگرفی که داشت مطالب فراوانی را به خاطر سپرد و آنچه بیم از یاد رفتنش بود، یادداشت نمود. ناصیف همچنان سرگرم خواندن و استنساخ بود، در حالی که معلمش کتاب و مدرسه‌اش کتابخانه بود. (شکیب انصاری، ۱۳۷۶ش: ۷۷) تا آنگاه که در علوم زمان خود به کمال رسید و در صرف و نحو، بیان، لغت و شعر سرآمد شد. هنوز ده‌ساله بود که شعر گفتن را آغاز نمود و قطعه‌های زیبایی در زجل سرود. (الفاخوری، ۱۳۸۳ش: ۶۷۱)

در شانزده سالگی هوش سرشار، معلومات، حسن خط و قدرت شاعری‌اش در ناحیه زبانزد همگان شد و اغناطیوس پنجم، کشیش بزرگ کاتولیک، او را به مقر خود در دیر قرقه دعوت کرد که بر تپه‌ای مشرف بر کفرشیما بود. ناصیف دو سال در خدمت او کار کتابت‌ش را بر عهده گرفت و چون کشیش به الزوق در کسروان منتقل شد ناصیف به خانه خود بازگشت و به مطالعه و حفظ، دل نهاد. در این سال‌ها با موسیقی آشنا شد و طب بالینی را از پدر فراگرفت.

وی سپس در سال ۱۸۶۹ م. دچار سکتة شد و سمت چپ بدنش از کار افتاد؛ اما هنوز شعر می‌سرود و پاره‌ای از مسائل را حل و فصل می‌نمود تا آنگاه که به مصیبت مرگ فرزند جوانش حبیب دچار شد. و در شامگاه هشتم فوریه سال ۱۸۷۱ م. به سکتة مغزی دچار شد و زندگیش پایان یافت.

عمده‌ترین آثار شعری وی عبارتند از: «نبذة من دیوان الشیخ ناصیف الیازجی»، «نفخة الريحان»؛ «ثالث القمرین»؛ «نبذة تواریخ مقتطفة من دیوان الشیخ ناصیف الیازجی» و «فاکهة الندماء فی مراسلة الأدباء».

۲-۳ ویژگی‌های مشترک

- هر دو شاعر وابسته به مکتب کلاسیک و سنت‌گرا بودند. یکی از شاعران مرحله بازگشت به سبک عباسی ناصیف یازجی است، در نیمه قرن نوزدهم اوضاع و احوال اجتماعی و عمرانی رو به ارتقا نهاد و وسایل آموزش و تحقیق افزون گردید و ادبا زبان عربی را نیک آموختند به راز سیر قهقرایی خود آگاه شدند و مواضع ضعف را شناختند. و دیوان‌های شاعران پیشین منتشر شد و شاعران تازه‌کار بر شعر نواغی متقدم، مخصوصاً دوره عباسی آگاهی یافتند، و عزم خود را برای تقلید از آن و بریدن شعر زمان جزم کردند، هریک، یک یا چند شاعر از شاعران قدیم را سرمشق قرار داده و اسالیب و معانی و اغراض آنان را مشق می‌کردند و نمی‌اندیشیدند که آن‌ها متعلق به زمانی دیگر و محیطی دیگر بوده‌اند (همان: ۶۶۰). مارون عبود درباره او می‌نویسد: «شیخ ما که - خدایش بیامرزد - تنها از کتب قدیم الهام می‌گیرد نه غیر آن‌ها. او در هرچه می‌سراید و می‌نویسد، زعیم مقلدان زمان خود است». (همان: ۶۷۸) شیخ ناصیف یازجی یکی از دو پیشرو اصلی جنبش ادبی عرب است، و خصوصیت بارز اسلوب ایشان در بازگشتی است که آگاهانه به سبک شاعران کلاسیک قرون وسطی، به‌خصوص عصر عباسی دارد. (شغیعی کدکنی، ۱۳۸۷ش: ۷۰)

در قصاید بهار - و در مرحله بعد در تمام آثار او - آهنگ کلام قدما طنین و انعکاس بارزی دارد. سایه شاعران گذشته در همه جای دیوان او به چشم می‌خورد. (زرین‌کوب، ۱۳۷۰ش: ۳۷۶) بهار در سرودن قصاید خود از رودکی و منوچهری پیروی می‌کرد و در غزل‌سرایی راه و روش حافظ و سعدی را پیشه خود ساخت. (ممتحن، ۱۳۸۹ش: ۳) در شیوه شعر قدیم، باید او را احیا کننده سنت‌های بزرگ کهن در روزگار ما شمرد. (زرین‌کوب، ۱۳۷۰ش: ۳۸۴)

- هر دو با قرآن کریم انس و الفتی خاص داشته، و از آبشخور زلال نهج البلاغه نیز بهره‌ها گرفته‌اند.

- هر دو شاعر از کودکی و نوجوانی شعر گفته‌اند. بهار بنا بر قول خودش در هفت سالگی شعر می‌گفته است؛ زیرا در آن زمان به خواندن شاهنامه، کتاب صد کلمه و کتاب منظوم رشید و طواط

مشغول بود و قریحه شعری او از آن زمان شروع شد که این بیت را سرود و مورد تشویق پدر قرار گرفت. (ممتحن، ۱۳۸۹ش: ۳۹)

تہمتن بپوشید ببر بیان بیامد به میدان شیر ژیان

ناصریف نیز از ده سالگی شعر سروده است (دیوان، ۱۹۸۳م: ۱۸).

- هر دو در دوره‌های سخت استعمار و فقر و فساد زندگی خود را آغاز کردند. در همان دوره‌ای که ما جنبش مشروطیت و آزادی‌خواهی داریم، عرب نیز - با تفاوت اوضاع اجتماعی و محیط‌های مختلف جغرافیایی - همین تلاش را برای رهایی از قلمرو فرمانروایی عثمانی دارند. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷ش: ۴۰)

- هر دو در مسائل علمی قدم‌های مثبت برداشته‌اند.

- هر دو شاعر در عصر خود از جایگاهی ویژه برخوردار بوده‌اند، بهار با لقب «ملک الشعرا» و ناصریف به عنوان «منشی و نویسنده» اغناطیوس پنجم کشیش بزرگ کاتولیک، و «نویسنده» امیر بشیر پادشاه لبنان مشهور گردیده‌اند.

- دیوان هر دو شاعر در بردارنده مسائل اخلاقی، موعظه، نصیحت، پند و اندرز است.

- مدح و تمجید از پادشاهان و امرا و هشدار دادن به آن‌ها.

- نکوهشگری دنیا و دنیاطلبان.

۳. سیمای دنیا در نگاه بهار و ناصریف

یکی از پربسامدترین موضوعات بکار رفته در دیوان بهار و ناصریف یازجی، بحث دنیا و نکوهش آن و متعلقاتش است. دنیا از نگاه دو شاعر دنیایی است با خصایص فانی، گذرا، حيله‌گر و غدار، بوقلمون صفت، پتیاره^۲، بی‌وفا، زن‌صفت، می‌دهد و خیلی سریع می‌ستاند، جای آرام و قرار نیست، جایگاه زحمت و درد سر. هر دو شاعر غالباً از دنیا به بدی یاد می‌کنند، و نعمت‌های آن را به کسی متعلق نمی‌دانند؛ حتی اگر دنیا تمام وجود خود را به شخصی ببخشد، چنین شخصی نباید خوشحال و مغرور باشد، و اگر هم روی خوش به او نشان ندهد نباید ناامید و ناراحت باشد، و بایستی با دید عبرت و درس آموزی به آن نگریسته شود. مضامین مشترکی که درباره دنیا در دیوان دو شاعر دیده می‌شود:

۱-۳ تشابه در افکار

۱-۱-۳ دنیا جای زحمت و دردسر

در نگاه هر دو شاعر دنیا جای دردسر و زحمت است، و به ظن قوی در این وادی، آبشخور این دو از آموزه‌های دینی و مکتب قرآن نشأت گرفته است، چه آنجا که خداوند در قرآن سورهٔ بلد آیهٔ ۴ می‌فرماید: (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ) و ملک‌الشعرا با تأثیرپذیری از آموزه‌های دینی در توصیف زندگی دنیا چنین می‌گوید:

بی زحمت و دردسر چه جایست جایی که در آن بشر نباشد
کانجا که در آن بشر نهد پای بی زحمت و درد سر نباشد

(بهار، ۱۳۸۷ش: ۱۱۳۶)

ناصری یازجی در همین مضمون این‌گونه طبع‌آزمایی می‌کند:

تُسي و نُصيح في الدنيا على خطرٍ فليس يومٌ و لا ليلٌ بمأمونٍ
(الیازجی، ۱۹۸۳م: ۲۰۴)

ترجمه: شب و روز را در دنیا با خطر به سر می‌بریم، پس هیچ شب و روزی امنیت ندارد.

و در جای دیگری می‌گوید: (همان: ۳۳۰)

مَنْ صَاحَبَ الدَّهْرَ لَا يَأْمَنُ عَوَائِلَهُ فَالشمسُ كم كَسَفَتْ و البدْرُ كم خَسَفَا
و مَنْ يَعِشْ لَيْسَ تَخْلُو عَيْنُهُ أَبَدًا مِنْ مَنْظَرٍ شَقَّ أَوْ مِنْ مَدْمَعِ دَرْفَا

(همان: ۳۳۰)

ترجمه: همنشین روزگار از گرفتاری‌های آن ایمن نیست؛ پس خورشید و ماه چقدر کسوف و خسوف دارند. و هر کس که زندگی کند همیشه چشمش شاهد منظره‌ای ناخوشایند و گریان است.

مَنْ عَاشَرَ النَّاسَ لَا يَأْمَنُ غَوَائِلَهُمْ كَحَائِضِ الْبَحْرِ فِي أَنْوَاءِ كَانُونٍ

(همان: ۲۶۳)

ترجمه: هر کس با مردم همنشینی کند از مصیبت‌های آنان ایمن نیست، همچون کسی که در اوج طوفانی شدن دریا خود را به دریا می‌زند. (این دنیا و مردمان آن مصیبت آفرین هستند.)

از قرابت‌های موجود در ابیات فوق استنباط می‌شود که بهار و یازجی، روزگار را مذمت نمی‌کنند بلکه مردم روزگار را مذمت می‌کنند؛ زیرا دنیا فی‌نفسه از مخلوقات الهی است و خداوند چیز بد نمی‌آفریند و این مردم هستند که نوع نگرش آن‌ها به دنیا باعث می‌شود که آن را سرزنش کنند.

یکی از تمثیلات دنیا تمثیل به سراب است که انسان را می‌فریبد، بنابراین نباید زر و زیور دنیا انسان را فریب دهد و باید بداند که اینها زودگذر است. هر قدر انسان برای رسیدن به آن سراب تلاش کند، به جایی نمی‌رسد.

امام علی^(ع) می‌فرماید: «مَنْ سَعَى فِي طَلْبِ السَّرَابِ طَالَ تَعْبُهُ وَكَثُرَ عَطَشُهُ». (آمدی، بی تا: ۱۳۶) ترجمه: «هر کس در پی سراب بدود خسته‌تر و تشنه‌تر می‌شود». در جایی دیگر می‌فرماید: «إِنَّمَا الدُّنْيَا مَتَاعٌ أَتَّامٌ قَلِيلٌ ثُمَّ تَرْوُلٌ كَمَا تَرْوُلُ السَّرَابِ وَتَقْشَعُ كَمَا تَقْشَعُ السَّحَابُ». (همان: ۱۳۴) ترجمه: دنیا کالای روزهای زودگذری است همچون سراب از بین می‌رود و همچون ابر پراکنده می‌شود. در قرآن سوره کهف آیه ۴۵ نیز دنیا به آبی ناپایدار تشبیه شده است: ﴿وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْوُهُ الرَّيَّاحُ﴾

بهار با الهام‌گیری از مکتب قرآن خطاب به پیشکار والی خراسان در سال ۱۲۹۵ ش. این گونه انتقاد می‌کند و او را برحذر می‌دارد:

نعمت دنیا سراپست^۳ ای مشارالسلطنه
این جهان نقش برآبست ای مشارالسلطنه
تا توانی ظلم کن کاین روزگار بی‌کتاب
حامی هر بی‌کتابست ای مشارالسلطنه

(بهار، ۱۳۸۷ ش: ۲۴۷)

ناصریف نیز در تشبیه دنیا و ناپایداری آن به سراب این گونه می‌سراید:

لا مرحباً إن جاءت الدنيا و لا
هی کالسراب یزید مهبجة و ارد
غزارة یسپی الحکیم خداعها
أسفا اذا ولت و ما الدنيا تُرى
ظماً و یملأ مُقلتیه منظرًا
مکراً و یطغی الفیلسوف الأکبرا

(الیازجی، ۱۹۸۳ م:

ترجمه: دنیا اگر روی بیاورد و اگر پشت کند، هیچ خوشحالی و ناراحتی و ارزشی ندارد. دنیا همچون سراپی است که منظره زیبای آن چشمان شخص تشنه را پر می‌کند؛ اما جز تشنگی چیزی به او نمی‌افزاید. دنیا فریبنده‌ای است که خواب و خیال بیهوده آن از روی مکر، شخص حکیم را اسیر می‌کند و فیلسوف بزرگ را گمراه.

۳-۱-۳ سایه بودن دنیا

دنیا گذرگاه است و آنقدر به سرعت می‌گذرد که در آموزه‌های دینی به سایه تشبیه شده است؛ چنانکه امام علی^(ع) درباره دنیا از نظر خردمندان می‌فرماید: «فَإِنَّهَا عِنْدَ دَوِي الْعُقُولِ كَفَيِّءِ الظِّلِّ بَيْنَنَا تَرَاهُ

سَابِغًا حَتَّى قَلَصَ وَ زَائِدًا حَتَّى نَقَصَ (نهج البلاغه، ۳۷۹ش: خطبه ۶۳، ۱۱۳). ترجمه: دنیا در نظر خردمندان چونان سایه‌ای است که هنوز گسترش نیافته، کوتاه می‌گردد، و هنوز فزونی نیافته کاهش می‌یابد. ملک‌الشعرا در مقایسه و تشبیه کارگاه خلقت و اوضاع جهان از نظر فلسفی و دیدهٔ واقع‌بینی و حقیقت‌شعاری، با پردهٔ سینما و صور منعکسهٔ بر آن سروده است:

غم مخور ای دل که جهان را قرار نیست و آنچه تو بینی بجز از مستعار نیست
آنچه مجازی بود آن هست آشکار و آنچه حقیقی بود آن آشکار نیست

(بهار، ۱۳۸۷ش: ۴۱۵)

ناصری در این مضمون و با تأسی از کلام مذکور از مولای متقیان^(ع) می‌آورد:

أَوَّلَاةٌ مِّنْ هَدْيِ الْحَيَاةِ فَإِنَّهُ كَالظَّلِّ تَحْتَ الشَّمْسِ يَمْشِي الْقَهْقَرَى
إِنَّ الْحَيَاةَ هِيَ الشَّبَابُ وَ إِن تَرُدُّ نَقَصَتْ كَلْفِظٍ بِالزِّيَادَةِ صُورًا
(اليازجی، ۱۹۸۳م: ۱۷۲)

ترجمه: عجب دنیایی است این دنیا که مانند سایه زیر پرتو آفتاب رو به عقب می‌رود. زندگی مانند جوانی است چون فزونی یابد اندک شود، و مانند سخن با فراوانی کوچک می‌شود.

و در جایی دیگر تکرار می‌کند: (همان: ۳۱۸)

دُنْيَاكَ مَثَلُ خِيَالِ الظِّلِّ مُنْبَسَطًا وَ النَّاسُ فِي طَيِّهِ الأشْبَاحُ وَ الصُّورُ
(همان: ۳۱۸)

ترجمه: دنیای تو مانند خیمه شب بازی (نوعی نمایش که سایه عروسک‌ها و یا حرکت انگشتان روی پرده می‌افتد) گسترده است، و مردم در ضمیمه و دنبالهٔ آن سایه‌ها و عکس‌هایی هستند.

۴-۱-۳ دنیا قرارگاه نامن

دنیا مقر نامنی و جایگاه حوادث و خطرات است و در تعلیمات دینی آمده که دنیا سرای گرفتاری است و کسی در آن ساعتی آسوده نیست. ماهیت آن بگونه‌ای است که پر از سختی و محنت و بلاست. و بهار دربارهٔ آن می‌سراید:

پتیارهٔ زمان را دامی است هر طرف نتوان گریخت از دم پتیارهٔ زمان
(بهار، ۱۳۸۷ش: ۴۵۸)

ناگاه ز کید زال گردون، زد پیری تیری به چشم از آهن
اینک من اوفتاده در دامی کز وی نرهد به مکر و فن ذی‌فن
هر روز کسالتی شود پیدا هر لحظه نقاهتی شود معلن

(همان: ۵۴۴)

و مضمون ناصیف: (دیوان: ۲۰۴)

مُسِي و نُصْبِحُ فِي الدُّنْيَا عَلَى خَطَرٍ فَلَيْسَ يَوْمٌ و لا لَيْلٌ بِأَمُونٍ
فِي كُلِّ يَوْمٍ بَلَاءٌ غَيْرُ مُحْتَسَبٍ و لَوْعَةٌ بِفِرَاقٍ غَيْرِ مَظْنُونٍ

(الیازجی، ۱۹۸۳م: ۲۰۴)

ترجمه: در دنیا شب و روز را بر خطری به سر می‌بریم، پس روز و شب ایمنی نداریم. هر روز شاهد بلا و گرفتاری غیر منتظره و سوز و گداز ناگهانی هستیم.

يُكَلِّفُنِي هَذَا الزَّمَانُ رُكُوبَهُ وَكَيْفَ جُمُوحٌ يُمْتَصِّلِي لَيْسَ يُلْحَمُ

(همان: ۲۶)

ترجمه: زمانه مرا مجبور به سوار شدن بر خود می‌کند؛ اما چگونه می‌توان بر مرکبی سوار شد که افسار بر گردن ندارد؟ (سوار شدن بر آن خطرناک است).

۳-۱-۵ شباهت دنیا به عروس

در حدیثی از امام علی^(ع) آمده است که: «قَدْ تَزَيَّنَتِ الدُّنْيَا بِعُرُوبِهَا وَ غَرَّتْ بِزِينَتِهَا». (آمدی، بی تا: ۱۳۶) یعنی دنیا خود را با نیرنگ زینت داده است و با زینتش می‌فریبد؛ یعنی دنیا بسان عروس آرایش شده، ظاهری فریبنده دارد. گویا تمام شاعران حتی آنان که در نعمت دنیا غرق بوده‌اند، به مناسبتی به جهان و جلوه‌های آن و بدعهدی و بی‌وفایی و سیه‌کاری و سراب‌واری دنیا پرداخته‌اند، و بعضی از آنان همچون حافظ، رندانه از عروس جهان و پرهیز از آن یاد می‌کند، در جایی می‌گوید: این جمیله به عقد کس در نمی‌آید و جایی آن را عروس هزار داماد می‌داند:

جمیله‌ای است عروس جهان ولی هشدار که این مخدره در عقد کس نمی‌آید

(حافظ، ۱۳۷۲ش: ۱۵۶)

و در جای دیگر می‌گوید:

مجو درستی عهد از جهان سست نهاد که این عجزه عروس هزار داماد است

(همان: ۹۷)

ملک الشعرا با تأثیرپذیری از کلام حضرت امیرالمؤمنین^(ع) دنیا را بسان عروسی آرایش شده می‌داند، که حقیقت خود را برای فریب دادن دیگران پنهان می‌سازد:

چهر زیبای نو عروس جهان گشت از این ابلهان ز چشم نهران
شد عروسی بدان دل‌آرایی زشت در دیده تماشایی

(بهار، ۱۳۸۷ ش: ۶۶۳)

یازجی هم تا حدودی همین تلقی را نسبت به دنیا دارد:

دُنْيَاكَ أَشْبَهُ بِالْعُرْسِ تَبْرُجاً لَكِنْ عَلَيْنَا لَا عَلَيْهَا التُّرُغُ

(الیازجی، ۱۹۸۳م: ۳۸۶)

ترجمه: دنیا از نظر آراستگی به عروس شباهت دارد؛ اما بر ما حجاب - باطن را ندیدن - هست نه بر آن.

۶-۱-۳ بی‌ارزشی جهان

حضرت علی(ع) در توصیف دنیا و بی‌ارزشی آن، همیشه به اطرافیان و نزدیکان و عوامل حکومت به روش‌های گوناگون هشدار می‌دهد و آنان را از عواقب شوم دنیاپرستی بر حذر می‌دارد و در کلام بلیغ و رسای خود چهرهٔ منفور دنیا را چنین ترسیم می‌کند: «وَاللَّهِ لَدُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوَىٰ فِي عَيْنِي مِنْ عِرَاقٍ خِنْزِيرٍ فِي يَدِ مَجْدُومٍ». (نهج البلاغه، ترجمهٔ دشتی، ۱۳۷۹ش: خطبهٔ ۲۳۶، ۶۷۹) یعنی، به خدا سوگند! این دنیای شما که به انواع حرام آمیخته است، در دیدهٔ من از استخوان خوکی که در دست بیمار جذامی باشد، پست‌تر است.

ملک الشعراى بهار هم با تأثیرپذیری از پیشوایان دین چنین سروده است:

جهان و نعمت او پیش چشم همت من چنان بود که پیشیزی به چشم میلیون‌ور
نه چشم دارم ازین مردمان کوتاه‌بین نه بیم دارم ازین روزگار مردشگر

(بهار، ۱۳۸۷ ش: ۵۸۳)

و ناصیف دربارهٔ بی‌ارزش بودن دنیا اعتقاد دارد که دنیا به سبب بی‌ارزش بودنش دنیا نامیده شده است:

هِيَ الدُّنْيَةُ نَدَعُوهَا لِذَلِكَ بَالٌ دُنْيَا اِتِّفَاقاً وَمَا يُسَمَّى بِحَيْثُ سُمِّيَ

(الیازجی، ۱۹۸۳م: ۱۶۷)

ترجمه: دنیا را به دلیل بی‌ارزش بودنش دنیا نامیدیم، و اتفاقاً هیچ نامی با مسمّاتر از آن برای دنیا وجود ندارد.

۷-۱-۳ غم‌کنده بودن دنیا

دنیا خانه‌ای است که غم و اندوه در آن فراوان است، و غم و اندوه، آن قدر بر آن سایه افکنده است، گویی که شادی در آن وجود ندارد و نمی‌توان شادی را در آن به طور کامل تجربه کرد.

پیامبر اکرم(ص) می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ هَذِهِ دَارُ تَرْجٍ وَلَا دَارُ فَرَحٍ». (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۷: ۱۸۷): ای مردم این‌جا سرای غم است نه سرای شادی.

ملک الشعرا هم بیان می‌کند که این جهان، قابل دل سپردن به آن نیست و نعمت‌های آن هر آن دچار تغییر و دگرگونی است و امنیت آن ناپایدار و آرامش در آن بدون زحمت و دردسر نیست: دل به اقبال جهان ای صاحب دولت مبند کاین جهان در اختیار عقل دورانیش نیست نعمت او بی‌تغیر، امن او بی‌انقلاب راحت او بی‌تراحم، نوش او بی‌نیش نیست (بهار، ۱۳۸۷ ش: ۱۰۲۳)

ناصریف نیز زندگی در دنیا را همراه باغم و اندوه می‌داند: (دیوان: ۲۶۷)

مَنْ عَاشَ فِي الدُّنْيَا تَفَطَّرَ قَلْبُهُ عَمَّا بَهَا إِنَّ كَانَ لَا يَتَجَلَّدُ
إِنَّ كَانَ عَيْنِي كُلَّمَا رَأَيْتِ الْبَلَاءَ سَهَرَتْ فَطَوَّلَ حَيَاتَهَا لَا تَرْتُدُّ

(الیازجی، ۱۹۸۳م: ۲۶۷)

ترجمه: هر کس در دنیا زندگی کند، اگر انسان صبوری نباشد قلبش از غم و اندوه می‌شکند. من اگر بلا و گرفتاری را ببینم و بیدار بمانم، در طول زندگی نباید بخوابم.

۸-۱-۳ بوقلمون صفتی و ناپایداری دنیا

یکی از ویژگی‌های بارز روزگار تغییر و تحول سریع حاکم بر آن است و هیچ‌گاه بر یک حالت نمی‌ماند، و دنیا یک روز به کام کسی و روز دیگر بر ضد او می‌گذرد، و همواره این تغییر و تبدیل پابرجاست؛ زیرا که دنیا محل تغییر و تبدیل است. بهار هم از رنگ به رنگ شدن و نابرابری‌های روزگار شکایت دارد و می‌گوید:

چه رنج‌ها کشیدم به روزگار دراز چه رنگ‌ها که بدیدم ز دهر بوقلمون

(بهار، ۱۳۸۷ ش: ۵۱۰)

و ناصریف هم دربارهٔ بدعهدی و کژی روزگار این‌گونه می‌گوید:

هَيَّاهُ مَا لِلدَّهْرِ عَهْدٌ صَادِقٌ قَرَأَهُ يُخْلَفُ كَاذِبًا وَ مُكَذَّبًا

(الیازجی، ۱۹۸۳م: ۸۱)

ترجمه: وای بر این روزگار که هیچ‌گاه وعده‌هایش صادق نیست، پس آن را می‌بینی ده با دروغ و تکذیب خلف وعده می‌کند.

هُوَ فِي الْقَلْبِ يَعْدُبُ وَ هُوَ دَاءٌ كَذَا الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا رِيَاءٌ

(همان: ۵۳)

ترجمه: در دل عشقی شیرین وجود دارد و در حالی که آن درد است، همچنان‌که دنیا و هر آنچه در آن است ریا و دروغ است.

۹-۱-۳ بی‌وفایی و خلف وعده

یکی دیگر از اوصاف و تعبیری که شاعران در هر زمانی دنیا را بدان متصف کرده‌اند، صفت بی‌وفایی دنیا است. ملک‌الشعراى بهار هم از بی‌وفایی دنیا چنین داد سخن داده است:

وفا ندیدم زین روزگار عهد گسل کدام مرد بدید ازین عجز وفا

(بهار، ۱۳۸۷ ش: ۹۴)

ز بی‌حقیقتی چرخ و بی‌وفایی دهر هزار دستان زد در میان باغ، هزار

(همان: ۲۵۳)

و شیخ ناصیف هم از بی‌وفایی دنیا ناله و شکوه‌ها دارد: (دیوان: ۱۰۵)

تُعَلِّنَا الْأَمَالَ يَوْمًا أَلَى غَدٍ بوعِدٍ و يا وَيْلَ الْوَفَاءِ مِنْ الْوَعْدِ
و هِيَاهُ مَا وَعْدُ الْحَيَاةِ بِقَائِمٍ تَجَاةَ الْمَنَايَا وَهِيَ فَاسِخَةٌ الْعَقْدِ
طَلَبْنَا التَّدَانِي فَابْتَعَدَتْ فَلَيْتَنَا طَلَبْنَا النَّوَى يَا مَنْ يُقَابِلُ بِالضِّدِّ

(اليازجی، ۱۹۸۳م: ۱۰۵)

آرزوها به ما وعده‌ی امروز و فردا می‌دهند، و ما سرگرم و دل‌خوش می‌کنند، پس وای بر بی‌وفایی این وعده. و افسوس، وعده روزگار در مقابل مرگ‌ها صادق نیست در حالی که مرگ باطل‌کنندهٔ قراردادها و پیمان‌هاست. ما وصال و نزدیکی را خواستیم، پس تو دور شدی، ای کاش دوری را طلب می‌کردیم ای کسی که مقابله به ضد می‌کنی.

۱۰-۱-۳ حیات واقعی

به نظر بهار حیات واقعی و زندگی جاوید از آن دنیای دیگر است و این جهان سراسر رنج و غم و اندوه و مصیبت است، پس آرزوی مرگ را دارد و عقیده دارد که این سرا، منزلگاه موقت انسان است و شایسته دلدادگی به آن را ندارد و زندگی جاوید را در مردن و نیستی و بریدن از این دنیا می‌داند:

آسایش جاوید از آن سوی حیات است زین سو بجز از رنج و غم و دردوبلا نیست
آیین بقا سردی و خاموشی مرگ است کاین گرمی و جنبش جز ازین آب و هوا نیست
بر آب و هوایی که بود سخت موقت خوش بودن و دل باختن از عقل و ذکا نیست

(بهار، ۱۳۸۷ ش: ۳۴۱)

و ناصیف نیز چنین تکرار مضمون می‌کند:

حَيَاةُ النَّاسِ فِي الدُّنْيَا مَنَامٌ وَ يَقْظَتُهُمْ لَدَى النَّوْمِ الْآخِرِ

(اليازجی، ۱۹۸۳م: ۲۳۹)

ترجمه: زندگی مردم در دنیا خوابی است و بیداری آن‌ها به هنگام آن خواب «مرگ» است.

و العیشُ بَعْدَ الموتِ فی دارِالبَقَا لاقبلُهُ فالْموتُ یُحْسَبُ مَوْلدا

(همان: ۱۹۶)

ترجمه: زندگی حقیقی بعد از مرگ در سرای آخرت است، نه قبل از آن در این دنیا، پس مرگ، تولد پنداشته می‌شود.

و لا خیرَ فی هذی الحیاةِ و کُلُّها هُمومٌ فانَّ الموتَ اهنأ و انعمُ

(همان: ۲۶)

ترجمه: هیچ خیری در این زندگی نیست، و تمام آن غم و رنج است پس مرگ گواراتر و خوش‌تر است.

۱۱-۳ جهان سرای کوچیدن است

حضرت امیر (ع) در خطبه ۶۴ مردم را انداز و هشدار می‌دهد که «فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ وَ تَرَحَّلُوا فَقَدْ جَدَّ بِكُمْ وَ اسْتَعِدُّوا لِلْمَوْتِ فَقَدْ أَظْلَكُكُمْ» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹ش: خطبه ۶۴، ۱۱۲). یعنی، ای بندگان خدا! از خدا بپرهیزید. و از دنیا کوچ کنید که برای کوچ دادنتان تلاش می‌کنند. آماده مرگ باشید که بر شما سایه افکنده است.

بهار هم با تاسی از آموزه‌های دینی اشاره می‌کند که این دنیا سرای کوچیدن است، اگر چه عمر انسان هم طولانی شود و خواه هرکسی که باشد، سرانجام باید از دنیا کوچ کرد و مرگ در دنیا قطعی است:

جهان ای پسر نیست جای درنگ اگر قیصر روس، اگر شاه زنگ
نیاید همی بر کس این ساز و برگ جوانی است، پیری است و آنگاه مرگ

(بهار، ۱۳۸۷ ش: ۹۵۳)

این جهان جای توقف نیست خوشبخت آنکه او چون نسیمی خوش گذشت از این گلستان بی‌خبر
نیست یک جو ایمنی در قرب درگاه ملوک ای خوش آن موری کز او باشد سلیمان بی‌خبر

(همان: ۵۳۵)

و ناصیف نیز عقیده دارد، تنها بهره‌ای که انسان از این دنیا با خود به همراه می‌برد عمل اوست؛ وی باید دنیایی که به آن دلبستگی داشته است و چیزهای موجود در آن را رها کند و با اعمال خود راهی سفر طولانی آخرت گردد.

كُلُّ يَرُوخَ بِلَا زَادٍ سِوَى عَمَلٍ حَتَّى الْمَلُوكُ فَلَا تَسْتَنِي مِنْ أَمِّ

(اليازجی، ۱۹۸۳م: ۱۶۷)

ترجمه: همه انسان‌ها، حتی پادشاهان دست خالی از این دنیا رخت بر می‌بندند و جز عملشان چیزی با خود به همراه نمی‌برند، آن‌گونه که قوم ارم نیز با آن شکوه و هیبت، دست خالی دنیا را ترک کردند.

مَاذَا الْوُقُوفُ عَلَى رُسُومِ الْمَنْزِلِ هَيْهَاتَ لَا يُجِدِي وَوُقُوكَ فَاخِلِ

(همان: ۱۷۴)

ترجمه: توقف و ماندن بر روی این آثار پوسیده چه ارزشی دارد، وا اسفا که ماندنت بی‌فایده است پس کوچ کن.

لَعَمْرُكَ إِنَّهُ سَفَرٌ طَوِيلٌ تَفَانِي قَيْصَرٌ فِيهِ وَ كِسْرَى
فَطُوبَى لِلَّذِي يَعْتَدُّ زَادًا لَهُ حَتَّى يُصِيبَ لَهُ مَقْرًا

(همان: ۳۸۹)

ترجمه: به جانم که این راه (زندگی) سفری طولانی است که در آن قیصر و کسری (پادشاهان) هم نابود می‌شوند. پس خوشا به حال کسی که توشه‌ای آماده می‌کند تا در آن مقر (آخرت) به او برسد.

فکری که در سراسر دیوان بهار و یازجی در باب دنیا پراکنده است، نکوهش دنیا است. اما این به منزله فراموش کردن مظاهر زندگی مادی و بریدن از همه متعلقات دنیوی نیست. دیدگاه دو شاعر این است که بهره خود را از زندگانی فراموش نکن اما به آن هم دل میند.

۱۲-۱-۳ جهنم بودن دنیا

پیامبر گرامی اسلام (ص) فرمودند: «الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ حَنَّةُ الْكَافِرِ» (الحرانی، ۱۳۶۳ ش/ ۱۴۰۴ ق: ۵۳).

محمدتقی بهار با الهام از پیامبر رحمت (ص) این‌گونه می‌سراید:

شد دهاوی زین جهنم سوی فردوس برین اهل فردوس است هر کس کز جهنم بگذرد
تا که دانا زنده باشد چرخ با او دشمن است چون که دانا بگذرد آن دشمنی هم بگذرد

(بهار، ۱۳۸۷ ش: ۵۲۸ - ۵۲۹)

و ناصیف:

بِنَفْسِي مِنَ الدُّنْيَا هَوًى غَيْرَ انِي كَرِهْتُ الْبَقَا فِيهَا وَ فِيهَا جَهَنَّمُ
تَدَاوَلْتُ حَالِيهَا فَهَانَا كَلَاهَا فَلَسْتُ ابَالِي مَا يَصْحُحُ وَ يَسْقُمُ

(اليازجی، ۱۹۸۳م: ۲۵)

ترجمه: به جانم قسم که من عشقی نسبت به دنیا دارم، غیر از اینکه علاقه‌ماندن در آن را ندارم و در آن جهنم است. هر دو حالت آن را (خوب و بد) آزمودم پس هر دو حالت آن گواهی دادند که من به نیک و بد آن اهمیت نمی‌دهم.

۱۳-۱-۳ فریب کاری دنیا

خداوند در آیه ۳۳ سوره لقمان می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَأَحْسُوا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَانٌّ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ﴾ یعنی، ای مردم! از خدایتان بترسید و از روزی بیمناک باشید که در آن هیچ پدری به جای فرزندش مورد باز-خواست قرار نمی‌گیرد و هیچ فرزندی نیز در بازخواست، پدرش جای او را نتواند گرفت و کارساز پدر نتواند شد. همانا وعده خدا، حق و حتمی است. و زندگی شما را فریب ندهد و شیطان فریب‌گر در کار خدا شما را نفریبد. و همچنین در سوره آل عمران آیه ۱۸۵ می‌فرماید: ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾

و امام علی^(ع) درباره فریبندگی دنیا سخنانی شیوا و بلیغ دارد؛ مانند «فِي الدُّنْيَا زَيْقٌ مَشْرُطٌ يَزِدُّ مَشْرَعَهَا يُؤَيِّقُ مَنْظَرَهَا وَ يُؤَيِّقُ مَحَبَّرَهَا غُرُورٌ حَائِلٌ وَ ضَوْءٌ أَفْلٌ وَ ظِلٌّ زَائِلٌ» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹ ش: خطبه ۸۳، ۱۳۰). آب دنیای حرام همواره، تیره و گل‌آلود است. منظره‌ای دل‌فریب و سرانجامی خطرناک دارد. فریبنده و زیباست، اما دوامی ندارد. نوری در حال غروب کردن است، و سایه‌ای نابودشدنی است. و بهار در این باره چنین می‌سراید:

کار جهان جمله فریب است و شعبده راستی در همه‌ی روزگار نیست
کار چو اینست چرا غم خورد حکیم غم خورد آن کو خردش دستیار نیست
(بهار، ۱۳۸۷ ش: ۴۱۶)

و ناصیف هم درباره فریب‌کار بودن گیتی و عواقب آن هشدار می‌دهد:

قد عَزَّهم زُحُوفُ الدُّنْيَا وَ بَحْثُهَا نَعَمَ الْعُصُونُ وَ لَكِنُّ بِمَسْمَا الثَّمَرِ

(الیازجی، ۱۹۸۳ م: ۱۴۸)

ترجمه: زیبایی و زینت دنیا آنان را فریفته است، چه خوب شاخه‌ای است و اما چه بد میوه‌ای دارد.

حَيَاةُ النَّاسِ فِي الدُّنْيَا غُرُورٌ كَعَيْنٍ أَبْصَرَتْ فِي النَّوْمِ حُلْمًا

(همان: ۳۴۳)

ترجمه: زندگی مردم در دنیا اغفال کننده است همچون چشمی است که در خواب رؤیا می بینید.

فَمَّا عَلَى سَكْرَةِ الدُّنْيَا الْعُرُورُ فَمَا نُفِيقُ إِلَّا وَ دَاعِي الْمَوْتِ يَتَهَوَّرُ

(همان: ۲۷۷)

ترجمه: بر مستی دنیای فریب کار پافشاری کردیم و بیدار نمی شویم تا زمانی که ملک الموت هشدار می دهد.

و امیر المؤمنین (ع) در کلمات خود نکته ای را یاد می کند که آن را «سکر نعمت» یعنی مستی ناشی

از رفاه می نامد که به دنبال خود «بلای انتقام» را می آورد (مطهری، ۱۳۸۹ش: ۲۵۳). در خطبه

۱۵۱ می فرماید: «تَمَّ إِنَّكُمْ مَعَشَرَ الْعَرَبِ أَعْرَاضُ بَلَايَا قَدْ افْتَرَّتْ فَأَنْقَمُوا سَكَرَاتِ النِّعْمَةِ وَاحْدَرُوا بَوَائِقَ النِّعْمَةِ». (نهج -

البلاغه، ۱۳۷۹ش: ۲۷۶) یعنی، شما مردم عرب هدف مصائبی هستید که نزدیک است. همانا از

«مستی های نعمت» بترسید و از بلای انتقام بهراسید....

گویا یازجی از کلام امام (ع) الهام گرفته است و انذار داده است که آدمی نباید به نعمت های

ناپایدار دنیوی مغرور و سرمست شود.

۱۴-۱-۳ گذرا بودن دنیا

در قرآن کریم آیه ۲۳ سوره حدید آمده است: ﴿لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ

كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾

محمد تقی بهار که بزرگ شده مکتب قرآن است، با تأثیرپذیری از سخن وحی احساس امید و

بزرگی می کند و در کوران حوادث، همیشه خویشتن داری می کند. و به پرودگار عالمیان پناه می -

آورد و این گونه می سراید:

غم مخور ای دل که خوب و زشت عالم بگذرد سور و ماتم هر دو بر فرزند آدم بگذرد

آنچه بگذشته است، وهم است آنچه آینده است وهم زندگانی یک دم است آن هم دمام بگذرد

(بهار، ۱۳۸۷ش: ۵۲۸)

مردانه پایدار بر احداث روزگار کاین روزگار زن صفت حیز بگذرد

ما و تو نیستیم و به خاک مزار ما بسیار این نسیم فرح بیز بگذرد

این است پند من که ز خوب و بد جهان نه غره شو، نه رنجه که هر چیز بگذرد

(همان: ۱۰۳۵)

ناصری با بهره گیری از هر دو آبخور مسیحیت و اسلام، چنین می گوید:

لِلدَّهْرِ يَوْمٌ عَلَيْنَا لَا يَدُومُ كَمَا يَوْمٌ لَنَا لَا يَدُومُ فِي حُكْمِهِ الْجَارِي

(الیازجی، ۱۹۸۳م: ۳۶۱)

ترجمه: روزگار دو روز است روزی بر ضرر ما و روزی به سود ما که با حکمت خداوند هیچ-کدام از این دو دوام ندارد.

وَ كَذَا الزَّمَانُ يَمُرُّ مُخْتَلِفًا بَيْنَا وَ الشُّؤْمُ فِيهِ وَ الشَّرُّ يُضَيِّعُ

(همان: ۴۵)

ترجمه: و این چنین روزگار گوناگون بر ما می‌گذرد، و بدی و خوشی آن از بین رفتنی است.

يَرُدُّ الْبُؤْسُ وَ النِّعَمُ عَلَى الْمَرْءِ وَ كُلُّ يَرُوحٍ مِنْ حَيْثُ جَاءَ
عَاشَ قَوْمٌ رِغْدًا وَ قَوْمٌ وَبَالًا ثُمَّ مَاتُوا طُرًّا فَرَاحُوا سَوَاءَ
وَ إِذَا أَحْسَنَ الزَّمَانُ فَلَا تَعْتَرَّ وَ اَعْلَمَ بِأَنَّهُ قَدْ أَسَاءَ

(همان: ۴۹)

ترجمه: بیچارگی و خوشی بر انسان وارد می‌شود، و همه از جایی که آمده‌اند می‌روند. درواهی در آسایش و گروهی در محنت زیستند، سپس همگی با مرگ یکسان شدند. هرگاه روزگار به تو نیکی کند مغرور مشو و بدان که به تو بدی کرده است.

و در جایی دیگر در مدح شیخ محمد حلوانی مفتی شهر بیروت با اقتباس از این مضمون این چنین می‌آورد:

لَمْ يَعشِقِ الدُّنْيَا فَلَمْ يَجْزَعْ إِذَا وُلِّتْ وَ إِنْ هِيَ أَقْبَلَتْ لَمْ يَطْرِبْ

(همان: ۸۴)

به دنیا عشق نورزید و هنگامی که دنیا به او پشت کرد بی‌تابی ننمود و اگر دنیا به او روی بیاورد خوشحالی نمی‌کند.

۱۵-۱-۳ دنیا گذرگاه آخرت

دنیا، نشئه نازل شده وجود است که دائماً در حال تغییر و تغیر است و در مقابل آن، آخرت دار ثبوت و خلود است. (چوبینه، ۱۳۷۷ش: ۱۳۰) خداوند در آیه ۳۹ سوره غافر حقیقت دنیا و

آخرت را بیان می‌کند: ﴿يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ﴾

و امام علی (ع) نیز می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارُ مَجَازٍ وَ الْآخِرَةُ دَارُ قَرَارٍ فَخُذُوا مِنْ مَمْرِكُمْ لِمَعْرَكِكُمْ». (نهج-البلاغه، ۱۳۷۹: خطبه ۲۰۳، ۴۲۴) یعنی، ای مردم! دنیا سرای گذرا و آخرت خانه جاویدان است. پس، از گذرگاه خویش برای سرمنزل جاودانه توشه بر گیرید.

بهار، با الهام از آموزه‌های دینی، دنیا را خانه جاودان نمی‌داند و آن را خانه گذرا می‌داند که پایانش مرگ است، و از آن به بدی یاد می‌کند؛ زیرا راحتی و آسایش در آن نیست و آن را مجازی و دروغ می‌پندارد:

بودا که ره نیستی آموخت به اصحاب خوش گفت که: هستی به جز از رنج و عنا نیست
آسایش جاوید از آن سوی حیات است زین سو بجز از رنج و غم و درد و بلا نیست
(بهار، ۱۳۸۷ ش: ۳۴۱)

غم مخور ای دل که جهان را قرار نیست و آنچه تو بینی بجز از مستعار نیست
آنچه مجازی بود آن هست آشکار و آنچه حقیقی بود آن آشکار نیست
(همان: ۴۱۵)

دست از جهان بشوی و جهانی دگر بجوی شاد آنکه زین جهان به جهان دگر رسید
(همان: ۵۹۵)

این جهان جای توقف نیست خوشبخت آنکه او چون نسیمی خوش گذشت از این گلستان بی‌خبر
(همان: ۵۳۵)

ناصری یازجی هم که سرمست نشئه دین و پنداره‌های دین است، و تربیت یافته محضر قرآن و سیراب مکتب علوی است با تأثر از این آبخور، دنیا را جای ماندن و دل سپردن نمی‌داند و این‌گونه می‌سراید:

یا راحلین الی الدیار الباقیه لا تعمروا دار الخراب الفاتیه
تلک الدیار هی المقام و إنما هدی الدیار مراحل فی البادیه
(الیازجی، ۱۹۸۳م: ۲۰۸)

ترجمه: ای کوچندگان به سوی سرای باقی، خانه خراب فانی را آباد نکنید. آخرت سرای اقامت است و این دنیا چون منزلگهی موقت در بیابان است.

و امام علی (ع) می‌فرمایند که دنیا گذرگاه آخرت است. «الدُّنْیَا مَعْبَرَةٌ الْآخِرَةُ» (آمدی، بی تا: ۱۴۷).

حیاة النَّاسِ فی الدُّنْیَا طَرِيقٌ الی الْآخِرَةِ نَسُوهُ لَهَا الرِّکَابَا
(همان: ۳۲۳)

ترجمه: زندگی مردم در دنیا راه‌هایی به سوی آخرت است که ما کاروان‌هایی به سوی آن می‌رانیم.

وَ حِیَاةُ الدُّنْیَا طَرِيقٌ الی الْآخِرِ ی فَخَذُ زَادَهَا الَّذِی هُوَ اَمْرِی

(همان: ۴۳)

ترجمه: و زندگی دنیا راهی به سوی آخرت است پس از توشه آن، آنچه را که حقیقی تر است برگزین!

هَيَّاهُ مَا الدُّنْيَا بَدَارٍ إِقَامَةٍ إِلَّا كَمَا نَزَلَ الْمَسَافِرُ الدُّجَى

(همان: ۱۱۹)

ترجمه: و اسفا که دنیا سرای ماندن نیست و آن چون کاروانسرای است که مسافر شب را در آنجا سپری می‌کند.

تشبیه دنیا به کاروانسرا بهترین تشبیهی است که می‌توان از آن به عمل آورد؛ چرا که فاصله آمدن و رفتن ما از آن، آنقدر اندک است که به اندازه چشم برهم زدن می‌گذرد.

۱۶-۱-۳ دنیا سرای نابودی

سرنوشت محتوم مرگ، برای آدمی و سایر موجودات مادی، از قوانین لایتغیر الهی است. هیچ کس را از آن گریزی نیست. این دنیا جای ثبات و قرار نیست و بجز ذات مقدس حق تعالی همه چیز در آن رو به زوال و نابودی است و این امر بارها در معجزه جاوید پیامبر (ص) مورد تأکید واقع شده است. در سوره الرحمن آیات ۲۶ و ۲۷ به آن اشاره شده است: ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ (۲۷)

شاعر نیز که پرورده مکتب قرآن است با الهام از سخن خداوند این‌گونه می‌سراید:

ز دار فانی بگرفت ره سوی باقی که گفته است خدا «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ»

(بهار، ۱۳۸۷ش: ۱۰۹۳)

هیچ کس را در جهان جز مدتی معدود نیست غیر ذات حق تعالی جاودان موجود نیست

(همان: ۵۲۷)

ناصری نیز با تأثیرپذیری از این آیات این مسأله را در جای جای دیوانش گوشزد کرده است:

لَعَمْرِكَ كُلُّ مَا فِي الْأَرْضِ فَانٍ وَ غَيْرُ جَلالِ رَبِّكَ لَا يَدومُ

(یازجی، ۱۹۸۳م: ۳۶۱)

ترجمه: به جان تو سوگند هر آنچه بر روی زمین است از بین رفتنی است و جز جلال پروردگارت دوام نمی‌یابد.

اللَّهُ أَكْبَرُ كُلُّ مَا فَوْقَ الثَّرَىٰ فَانٍ وَ يَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ لَا سَوَىٰ

(همان: ۱۱۹)

ترجمه: خداوند بزرگ‌تر از هر آنچه بر روی زمین است و تنها ذات مقدس پروردگارت باقی می‌ماند.

ما هذا و لا هذا بباقي وَلَكن كُلُّ ما في الأرضِ فانِ

(همان: ۱۵۳)

ترجمه: نه این و آن پایدار است و اما همهٔ آنچه بر روی زمین است، فانی و نابودشدنی است.

سَيَفِي الكُلُّ بالتأريخِ حَقًّا وَ يَبْقَى وَجْهٌ رَبِّكَ ذُو الجلالِ

(همان: ۴۲۰)

ترجمه: حقیقتاً همه چیز در طول تاریخ از بین می‌رود، و ذات با جلال پروردگارت باقی می‌ماند. تشابه لفظی میان دو شاعر چنان زیاد است که جای تردید، در اقتباس و بهره‌گیری دو شاعر از مضامین و آیات قرآن و در کنار آن آموزه‌های دینی را باقی نمی‌گذارد.

۱۷-۱-۳ برخلاف میل بودن امور دنیا

یکی از موضوعاتی که دو شاعر بسیار به آن پرداخته‌اند و روزگار را به دلیل داشتن این صفت نکوهش کرده‌اند، بی‌انصافی دنیاست. دنیایی که به قدر و فضل عالمان و بخردان آگاه نیست و آن‌ها را به جای شایسته‌ی خود نمی‌رساند. ملک‌الشعرا در ابیات بی‌شماری به خودستایی و تفاخر پرداخته است. عموماً این کار کسانی است که مردم زمانه قدر آن‌ها را ندانسته و مهجور مانده‌اند. او معتقد است که افراد فرومایه بر جامعه مسلط شده‌اند و به آرزوهای خود رسیده‌اند و بزرگان دچار ظلم و بی‌عدالتی شده و ناکام مانده‌اند:

محشر خر گشت تهران، محشر خر زنده باد	خرخری ز امروز تا فردای محشر زنده باد
روح نا معقول این خر مرده ملت، کز قضا	هست هر روزی ز روز پیش خرتر زنده باد
اندرین کشور که تا سر زندگان یکسر خرنند	گر خری تیزی دهد گویند یکسر زنده باد
اسب تازی گر بمیرد از تأسف، گو بمیر	اندر آن میدان که گویند ابلهان خر زنده باد
در گلستانی که بلبل بشنود توییخ زاغ	راح و ریحان مرده باد و خار و خنجر زنده باد
مردم دانای سالم مرده و اندر عوض	دولت زشت ضعیف زردپیکر زنده باد

(بهار، ۱۳۸۷ش: ۲۹۶)

راست گر خواهی گناهم دانش و فضل من است
چاپلوس و دزد و حیز آزاد و در حبس و رنج
دزد و خونی بگذرند آزاد در دهلیز حبس
مجرمین در شب فرو خسبند زیر آسمان

در قفس ماند بلی چون مرغ خوش الحان بود
زانکه فکرم را به گرد معرفت جولان بود
لیک ما را منع بیرون شد ازین زندان بود
وین ضعیف پیر در این کلبه در بندان بود

(همان: ۳۸۷-۳۸۸)

شاهها تاکی بهار گرسنه
خرمگس و عنکبوت و پشه و زنبور
خائن سیر و درستکار گرسنه؟
آن همه سیرند و نو بهار گرسنه

(همان: ۳۹۳)

تا تاختند بی‌هنران در مصاف‌ها
زد زنگ، تیغ‌های هنر در غلاف‌ها

(همان: ۴۲۹)

فاضلی بینی سراسر از فنون فضل پر
جاهلی بینی به دعوی برگشاده لب چو غار
آبدان را بین که تا خالیست بردارد خروش
آری آری هرکه نادان‌تر، بلندآوازتر

لیک خاموش مانده از دعوی، لب گویای او
گوش گردون گشته کر از بانک استیلای او
چون که پر شد نشود کس نعره و غوغای او
وانکه فضلش بیشتر، کوتاه‌تر آوای او

(همان: ۴۳۲)

دریغ و درد که این روزگار سفله‌نواز
به جای مرغ سخن‌گوی، زاغ بنشانید

(همان: ۴۶۱)

و یازجی می‌گوید:

تُعَلَّلْنَا الْأَمَالَ يَوْمًا أَلَىٰ غَدٍ
و هِيَهَاتَ مَا وَعَدَ الْحَيَاةَ بِقَائِمٍ
طلبنا التّداني فابتعدتْ فَلَيْتَنَا
و كم واجِدٍ مَا لَمْ يَكُنْ طَالِبًا لَهُ

فَلَيْسَ يَوْمٌ وَ لَا لَيْلٌ بِمَأْمُونٍ
تَجَاةَ الْمَنَايَا وَ هِيَ فَاسِخَةٌ الْعَقْدِ
طلبنا النّوَى يَا مَنْ يُقَابِلُ بِالضِدِّ
و كم طالبٍ مَا لَيْسَ يُدْرِكُ بِالْجُهْدِ

(اليازجی، ۱۹۸۳م: ۱۰۵)

ترجمه: آرزوها به ما وعده امروز و فردا می‌دهند، و ما سرگرم و دل‌خوش می‌کنند، پس وای بر بی‌وفایی این وعده. و افسوس، وعده روزگار در مقابل مرگ صادق نیست در حالی که مرگ باطل کننده پیمان- هاست. ما وصال و نزدیکی را خواستیم، پس تو دور شدی، ای کاش دوری را طلب می‌کردیم ای کسی

که برعکس عمل می‌کند. و چه بسیار یابندهٔ چیزی که خواهان آن نبوده و چه بسیار خواهانی که با سختی و مرارت به چیزی نمی‌رسد.

دَهْرٌ نَرَى كُلَّ أَمْرٍ فِيهِ مَلْتَبِسًا و لا تُصَادِفُ حَكْمًا غَيْرَ مُنْعَكِسٍ
 بَجْرِي الْقَضَايَا عَلَى غَيْرِ الْقِيَاسِ بِهِ فَانظُرْ نَتِيجَتَهَا وَ اسْمَعْ وَ لا تَقْسِ
 كَمَ جَاهِلٍ لَوْ أَرَادَ الدَّرَّ يَطْبُئُهُ وَ عَالِمٍ يَشْتَهِي كَفًّا مَنِ الْعَدْسِ
 وَ ذِي غَنَى لا يُسَاوِي مِنْهُ خَزْدَلَةً وَ فَارِسٍ لَيْسَ يَسُوِي حَافِرَ الْفَرَسِ

(همان: ۲۹۸)

ترجمه: روزگاری را می‌بینی که همه چیز در آن بهم آمیخته است، و با هیچ کاری که از روی خواست و اراده باشد برخورد نمی‌کند. قضایا به صورت غیر اصولی جریان دارند، پس سرانجامشان را بنگر و بشنو و قیاس نکن. چه بسا نادان اگر مروارید را بخواهد، به دست می‌آورد و آن را می‌پزد، و چه بسا دانایی که مشتی عدس آرزو کند و به آن نرسد. چه بسا فرد غنی ذره‌ای خردل نیارزد، و چه بسا سوارکاری که سم اسبی ارزش نداشته باشد.

زَمَانٌ لَيْسَ نَبْرُحُ كُلَّ يَوْمٍ نَرَى فِيهِ اعْوَجَاً وَ انْقِلَابَا
 يُقَادُ بِهِ الْعَزِيْزُ اِلَى دَلِيْلٍ وَ يَقْتَنِصُ الْغُرَابُ بِهِ الْعَقَابَا
 يَمُوْتُ اللَّيْثُ فِي الْفَلَوَاتِ جَوْعًا وَ تُبْشِمُ كَثْرَةُ الْشَّبَعِ الْكَلَابَا
 وَ نَذْهَبُ مِنْ تُرَيْدُ لَهُ بَقَاءً وَ يَبْقَى مَنْ تُرَيْدُ لَهُ ذَهَابَا

(همان: ۳۱۲)

ترجمه: زمانه‌ای که هر روز و همواره در آن دگرگونی و ناراستی را می‌بینیم. شخص باعزت از شخص پست فرمان‌برداری می‌کند و عقاب شکار کلاغ است. شیر (شجاع) در بیابان‌ها از گرسنگی می‌میرد، حال آنکه پرخوری، سگان را بیمار می‌سازد. آنکس که می‌خواهیم بماند می‌رود و آنکس که می‌خواهیم برود می‌ماند. (روزگار به حرف کسی گوش نمی‌دهد)

هر دو شاعر این مسائل را تجربه کرده‌اند؛ اما از بررسی اشعار این دو چنین استنباط می‌شود که یازگی کمتر در معرض حسادت حاسدان و عوامل تخریبگر زمان جز مواردی اندک قرار نگرفته است. بنابراین شکایت وی از روزگار بیشتر ناشی از دید فلسفی و حقیقت بین ایشان است؛ ولی شکوه بهار از روزگار به سبب ناسپاسی‌ها و قدرناشناسی‌های زمان، و ظلم و اجحاف‌های ناروایی است که در حق ایشان به طرق گوناگون تحمیل شده است و یکی از دلایل عمدهٔ زهد

و کناره‌گیری و نکوهش ایشان از دنیا همین بی‌عدالتی‌های اجتماعی است. در این بین، شایسته است که بهار را بزرگ‌ترین نماینده فکر اعتراضی زمان خود دانست.

۱۸-۱-۳ عبرت از گذشتگان

ملک‌الشعرا با تأثیرپذیری از آموزه‌های دینی، عبرت از گذشتگان را مورد توجه قرار داده، و می‌گوید پادشاهان و فرزندان آنها در زیر خاک پوسیده شدند، چه بسیار پدران زیادی در زیر طبقه‌های خاک مدفون شده‌اند. و دقت کن و کبر و غرور و سرکشی را رها کن و ببین که چگونه قیصرها، و کسری‌ها، و کورش‌ها و اردشیرها و داریوش‌ها و دیگر مهتران و خسروان و کهتران به کام مرگ رفتند و نابود شدند، و روزی صاحب قدرت بودند کجا هستند؟ و با شیوه‌ای حکیمانه ما را به تماشای دنیا و دگرگونی‌های ناپایدار آن می‌برد:

کبر و سرکشی تا چند ای سلاله انسان
ای که نالی از لندن، و ای که بالی از برلن
گوش کن که پیش از ما در جهان بسی بودست
شهرها که بر هر در، صد هزار دربان داشت
سرگذشت بابل را گر شنیده باشد نیک
هر خرابه‌ای ما را، عبرتی دگر بخشد
کورش معظم کو، وانکه قفل‌ها بر داشت
آن که نیم گیتی را بستد و عمارت کرد
داریوش اعظم کو، کز نهیب رمحش بود
مهتران کجا مردند، با رفاه بی‌زحمت

حال آخرین بنگر، ذکر اولین برخوان
ای که گویی از مسکو وی که مویی از تهران
قصرها که ایوانشان بر گذشتی از کیوان
و از گزند دوران گشت جمله بی در و دربان
قصر کی کند قیصر، خانه چون نهد خاقان
از نشیمن دارا، تا رواق نوشروان
از دفاین آشور، وز خزاین کلدن
از چه گم شد آثارش، زیر شوش و اکباتان
ماه آسمان تفته، ماهی زمین بریان
خسروان کجا رفتند، با سپاه بی‌پایان

(بهار، ۱۳۸۷ش: ۲۴۰ - ۲۴۱)

و یازجی:

قُلْ لِلذِّی تَاةَ فِی دُنْیَاہُ مُفْتَحِرًا
اِذَا تَفَقَّدتْ فِی الْاَجْدَاثِ مُعْتَبِرًا
وَّیْلَاہُ مِنْ ہَذِہِ الدُّنْیَا وَ زَہْرَہَا
ضَاعَ افْتَحَاکَ بَیْنَ الْمَاِ وَ الطِّینِ
ہُنَاکَ تَنْظُرُ تَیْجَانَ السَّلَاطِینِ
فَتَلْکَ اَضْعَفُ مِنْ زَہْرِ الْبَسَاتِینِ

(الیازجی، ۱۹۸۳م: ۲۰۴)

ترجمه: به کسی که در دنیایش فخر فروشانه گمراه شده است، بگو! افتخارت ما بین آب و گل است. (عاقبت می‌میری). هرگاه با دیدی عبرت آمیز در گورستان‌ها جستجو کنی، آنجا تاج‌های پادشاهان را می‌بینی. وای بر این دنیا و رونق و شکوه آن؛ این دنیا شکننده‌تر از گل باغ است.

إِنَّ كَانَ عَزَمَ الْعُرُؤُ بِأَمْرِكُمْ فَتَدَكَّرُوا الْقُرُونِ الْخَالِيَةِ
(همان: ۲۰۸)

ترجمه: اگر دنیای فریبنده، شما را از یاد مرگ و سرای آخرت غافل نمود پس از احوال گذشتگان عبرت بگیرید.

لَا تَغْفَلُوا طَمَعاً فِي الْعَيْشِ وَ انْتَبِهُوا إِنَّ الْمَنَائِبَ عَلَى الْأَبْوَابِ تَنْتَظِرُ
فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنَ الْمَوْتِ لَنَا عَيْزٌ تَبْدُو وَ يَا حَبْدًا لَوْ تَنْفَعُ الْعَيْزُ
(همان: ۲۷۷)

ترجمه: به سبب طمع به زندگی غفلت نورزید و بدانید که مرگ‌ها در آستانهٔ درها ایستاده‌اند. (مرگ در کمین شماست). هر روز از مردگان برای ما عبرت‌هایی آشکار است و چه خوب است اگر این عبرت‌ها سود دهند.

يَا غَافِلِينَ اسْتَفِيقُوا الْيَوْمَ وَ اعْتَبِرُوا بِمَا تَلَاقُونَ فِي الدُّنْيَا مِنَ الْعَوْبِ
الْمَوْتُ اَعْظَمُ شَيْءٍ عِنْدَنَا خَطَرًا وَ الْمَوْتُ اَيْسَرُ مِنْ عُقْبَاهُ فِي الْخَطَرِ
(همان: ۱۵۱)

ترجمه: ای غفلت زدگان از خواب بیدار شوید و از عبرت‌هایی که در زندگی می‌بینید، پند بگیرید. مرگ در نزد ما خطرناک‌ترین امر است و در حالی که خطر مرگ از خطر بعد از آن آسان‌تر است.

أَيُّنَ الَّذِينَ عَلَى الْعِبَادِ تَسَلَّطُوا وَ سَطَّوْا عَلَى أَقْصَى الْبِلَادِ تَمَرَّدَا
الْكُلَّ صَارُوا كَالْهَبَاءِ فَلَا تَرَى عَيْنًا وَ لَا أُثْرًا لِعَيْنٍ قَدْ بَدَا
دَاؤُ غُرَابُ الْبَيْنِ فِيهَا نَاعِقٌ قَدْ حَامَ فَوْقَ رُؤْسِنَا مُتَرَدِّدَا
لَا يَتَّقِي مَلِكًا وَ لَا أَسَدًا وَ لَا شِبَلًا فَهَذَا الشِّبْلُ أَدْرَكُهُ الرَّذَى
(همان: ۲۹۳)

ترجمه: کجایند آن کسانی که بر بندگان تسلط داشتند و گستاخانه به دورترین نقاط جهان یورش بردند. همهٔ آنان چون گرد و غبار پراکنده شدند بنابراین نه اصلی و نه فرعی را از شخص پدیدار شده می‌بینی. خانه‌ای که کلاغ جدایی در آن فریاد برآورده است و در حالی که بر روی سرهایمان در حال چرخیدن است. نه از پادشاه و نه از شیر و نه از بچهٔ شیر ترس و ابایی دارد، و اتفاقاً این بچه شیر هم مرگ او را می‌گیرد.

آری زندگی گذشتگان پر از پند و عبرت است و باید از آنها پند نیکو و نیکو پند گرفت، که مؤمن همواره به دنیا به چشم عبرت می‌نگرد: «يُنْتَظَرُ الْمُؤْمِنُ إِلَى الدُّنْيَا بِعَيْنِ الإِعْتِبَارِ» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹ش: حکمت ۳۶۷).

لَعْمَرِكَ إِنَّهُ سَفَرٌ طَوِيلٌ تَفَانِي قَيْصَرٌ فِيهِ وَ كِسْرَى
فَطَوْبِي لِلذِّي يَعْتَدُ زَاداً لَهُ حَتَّى يُصِيبَ لَهُ مَقَرّاً

(الیازجی، ۱۹۸۳م: ۳۸۹)

به جانت قسم که این راه (زندگی) سفری طولانی است که در آن قیصر و دسری (پادشاهان) هم نابود می‌شوند. پس خوشا به حال کسی که توشه‌ای آماده می‌کند تا در آن مقر (آخرت) به او برسد.

بررسی اشعار دو شاعر در این وادی برای خواننده تبیین می‌نماید که هر دو از تاریخ و گذشته ملت‌ها به خوبی آگاه بوده‌اند و با قطعیت در مقام پیامبری و انذار و تبشیر مردم اهل زمان خود برآمده‌اند. و هشدار می‌دهند که اگر انسان دلبستگی به دنیا داشته باشد و نسبت به آن علاقه زیادی نشان دهد، او را هلاک می‌کند، زیرا خود را غرق زر و زیور دنیا می‌بیند و احساس بی‌نیازی می‌کند و خدا را فراموش می‌کند و هر که خدا را فراموش کرد خدا هم او را فراموش کرده و در نتیجه هلاک می‌شود. «انسان یقیناً طغیان می‌کند، از اینکه خود را بی‌نیاز ببیند.» (علق/ ۶-۷)

۱۹-۱-۳ توصیه به سبکباری

امام علی^(ع) می‌فرماید: «تَحَقَّقُوا تَلْحَقُوا فَإِنَّمَا يُنْتَظَرُ بِأَوْلِيكُمْ آخِرُكُمْ». (نهج البلاغه، ۱۳۷۹ش: خطبه ۱۶۷، ۳۲۰) یعنی، سبکبار باشید تا به قافله برسید، که پیش رفتگان در انتظار بازماندگانند. بهار با تأثیرپذیری از مکتب دین دعوت به سبکباری و دور کردن رذائل از وجود انسان می‌کند و راه رسیدن به قرب و رضوان الهی را، در پاک و طاهر دانستن نفس از خباثت‌ها و بدی‌ها می‌داند:

هر که در این سفر سبکبار است راهش آسان و سهل و هموار است
وان که سنگین‌دل است و سنگین‌بار ندهندش به قرب حضرت، بار
تا نشانی بود ز ما و منیش لن‌ترانی است پاسخ‌ارنیش

(بهار، ۱۳۸۷ش: ۶۲۲)

و ناصیف:

يا راحلينَّ الى الديارِ الباقيه
لا تعمُرُوا دارَ الخرابِ الفانيه
تلكَ الديارُ هي المقامُ و إنما
هذي الديارُ مراحلٌ في الباديه
(اليازجي، ۱۹۸۳م: ۲۰۸)

ترجمه: ای کوچندگان به سوی سرای باقی، خانهٔ خراب فانی را آباد نکنید. آخرت سرای اقامت است و این دنیا چون منزلگهی موقت در بیابان است.

۳-۲ تفاوت در افکار

۳-۲-۱ میزان فریبکاری دنیا و نوع برخورد با آن

به نظر یازجی دنیا همه را فریب می‌دهد، پیر، جوان، مرد، زن، خرد، کلان، دانا، نادان، حکیم و فیلسوف را آماج فریب‌کاری و غداری خود می‌داند:

عَزَّارَةٌ يَسِي الحَكِيمَ خِدَاعُهَا مَكْرًا و يُطغِي الفِيلَسُوفَ الأَكثَرَا
(همان: ۱۷۱)

ترجمه: دنیا فریبنده‌ای است که خواب و خیال بیهودهٔ آن از روی مکر، شخص حکیم را اسیر، و فیلسوف بزرگ را گمراه می‌کند.

ولی بهار با اطمینان خاطر خود را حکیم و صاحب خرد می‌داند و با تمسک به آموزه‌های دینی که دنیا خانهٔ بدبختان و بیچارگان است «الدُّنْيَا دَارُ الأَشْقِيَاءِ». (آمدی، بی‌تا: ۱۳۹) به دنیا و متعلقات آن پشت‌پا می‌زند و این‌گونه می‌سراید که، انسان دانا فریب دنیا را نمی‌خورد:

کار جهان جمله فریب است و شعبده راستی‌ای در همهٔ روزگار نیست
کار چو اینست چرا غم خورد حکیم غم خورد آن کو خردش دستیار نیست
(بهار، ۱۳۸۷ش: ۴۱۶)

۳-۲-۲ ستایش دنیا

بهار گاهی از نکوهش دنیا دست کشیده و حتی به تمجید آن می‌پردازد، و معتقد است که در دنیا هیچ زشتی و کجی وجود ندارد و تمام کارهای آن از روی عدل و داد است، بلکه این نگاه ما و چگونگی برخورد آدمیان در آن، باعث بد شدن آن می‌شود. وی می‌گوید:

بلکه غیر از جهان بهشتی نیست همه خوب است و هیچ زشتی نیست
عیب از آنجاست کاوستاد نخست درس بد داد و راه باطل جست
(همان: ۶۶۳)

و در جای دیگر می‌گوید:

گرت بد رسد جمله از خود رسد در آن بد زمانه گنهار نیست
(همان: ۴۲۳)

ولی ناصیف همه چیز را در دنیا با نظر منفی می‌نگرد و گویا از نعمت‌های دنیا هیچ بهره‌ای نبرده است، و دائماً از نیستی و زایل شدن جهان و افول آن سخن می‌گوید:

تَصِلُ التَّلَاقِي بِالْفِرَاقِ وَ دَوْنَهُ يَأْتِي فِرَاقٌ لَيْسَ يَعْثُبُهُ لِقَا

(الیازجی، ۱۹۸۳م: ۱۲۰)

ترجمه: دنیا این دیدار را به جدایی وصل می‌کند و در مقابل آن فراقی بدون دیدار می‌آید.

۳-۲-۲ عدالت روزگار

در جهان‌بینی اسلامی آفرینش موجودات بر مبنای حکمت و مصلحت و غایت شکل گرفته که جز حق محض و عدل محض نیست. بنابراین منطق دین، در نكوهش دنیا هرگز متوجه جهان آفرینش نیست. به نظر بهار دستگاه هستی از عدالتی منسجم و یکنواخت برخوردار است و تمام کارهای آن از روی عدل و نظم و انضباط برپاشده است. وی در جمال طبیعت هرچه می‌بیند نقش خوش می‌بیند و هر جا میگذرد جز شادی و زیبایی نمی‌یابد. همه چیز را در این جهان درست و استوار می‌بیند و همه نقشی را بدیع و مناسب و بجا می‌یابد و کژی‌ها و نا- بهنجاری‌هایی را که دیگران در این کارگاه شگرف نشان می‌دهند به حکمت و صنعت نسبت می‌دهد (زرین‌کوب، ۱۳۷۰ش: ۳۸۴). چه اینکه آن از جانب پروردگاری آگاه و عادل است که همه‌ی امور دنیا را بر اساس عدالت و حکمت برپا نموده است:

این جهان همچو نقش پرگار است همه چیزش ز عدل هموار است
کجی و ظلم در آن ره نیست بد و خوب و دراز و کوتاه نیست
همه چیزش ز روی عدل نکوست هر کسی آن کند که در خور اوست

(بهار، ۱۳۸۷ش: ۶۶۳)

جهان جزکه نقش جهاندار نیست جهان را نکوهش سزاوار نیست
سراسر جمالست و فر و شکوه بر آن هیچ آهو پدیدار نیست
جهان را جهاندار بنگاشته است بنقشی کزان خوب‌تر کار نیست
چنان عدل آمد بنای جهان کز آن عدل‌تر نقش پرگار نیست

درین نقش پرگار کژی مجوی اگر دیو را با دلت کار نیست
سراسر فروغست و رخسندگی سیاهی درو جز به مقدار نیست
(همان: ۴۲۱)

جهانا چه مطبوع و خرم جهانی دریغا که بر خلق ناجاودانی
نعیم و جحیم است در تو سرشته و لیکن تو خود فارغ از این و آنی
همه کارهای تو ز حکمت آید ز حکمت برون کار کردن ندانی
(همان: ۵۰۰)

ولی ناصیف روزگار را به دور از عدالت، نه تنها روزگار را، بلکه مردم روزگار را نیز ناعادل به حساب می‌آورد و این‌گونه می‌سراید: (دیوان: ۱۲۶)

و الدهرُ بَيْنَ الناسِ لیسَ يعادلٍ و الناسُ بَيْنَ الدهرِ لیسَ بأعدلٍ
(الیاژی، ۱۹۸۳م: ۱۲۶)
ترجمه: روزگار در میان مردم عادل نیست، و مردم در بین روزگار عادل‌تر نیستند.

۴-۲-۳ امید به زندگی

اما آنچه مخصوصاً تعالیم و عقاید اخلاقی او را تا حد زیادی عظمت می‌بخشد، خوش‌بینی و امیدواری است. آن بدبینی نومیدانه که سخن اکثر شاعران را از رایحهٔ اندوه و ملال می‌آگند در سخن بهار نیست (زرین کوب ۱۳۷۰ش: ۳۷۸-۳۷۹). بهار بسیار امیدوارانه به زندگی نگاه می‌کند و در این باره می‌گوید:

این بنا بهر این گذاشته‌اند و اندرو نقش‌ها نگاشته‌اند
تا تو بر زندگی دلیر شوی نه که از عمر خود سیر شوی
شاد باشی و عزم کار کنی گوهر خویش آشکار کنی
(بهار، ۱۳۸۷ش: ۶۶۵)

یازجی بر این اصل معتقد است که زندگی سختی‌های زیاد و آسایش اندک دارد. شاید این تفکر یازجی ناشی از سختی‌هایی باشد که در طول زندگی از آنها رنج برده و از او آدمی بدبین و ناامید ساخته است:

وَأَطْلُبُ لِنَفْسِكَ غَيْرَ الْأَرْضِ مَنزِلَةً إِنَّ كُنْتَ تَبْغِي نَعِيمًا مَا بِهِ أَلْمُ
مَنْ عَاشَ فِي الْأَرْضِ لَا تُرْجَى سَلَامَتُهُ مِنْ نَكْبَةٍ وَ بَلَايَا الدَّهْرِ تَرْدِجُمُ
وَ كَيْفَ يَأْمَنُ مِنْ لَطْمِ الْمِيَاهِ لَهُ مَنْ حَاضَ فِي الْبَحْرِ وَ الْأَمْوَاجِ تَلْتَطِمُ

(دیوان: ۲۵۸)

ترجمه: چنانچه خواهان نعمت و آسایشی هستی که در آن درد و رنج نباشد، پس برای خود منزلگاهی غیر از زمین برگزین. برای زندگی کننده در زمین، در امان ماندن او از مصیبت‌ها و سختی‌ها امید نمی‌رود. و چگونه کسی که در دریای سهمگین فرو رفته، از سیل و برخورد آبها در امان می‌ماند.

مِلْتُ نَوَائِبَ الْأَيَّامِ حَتَّى غَضِبْتُ بِهَا عَلَى عَيْشِي يَطُولُ
حَيَاةً شَابَهَا كَدْرٌ كَثِيرٌ وَ فِي أَثْنَائِهَا صَفْوٌ قَلِيلٌ

(همان: ۳۹۱)

ترجمه: از سختی‌های روزگار خسته شدم تا این‌که بر طولانی شدن عمر در آن به خشم آمدم. آبشخور زندگی سخت تیره و گل‌آلود است و صافی و زلالی در میانه آن بسی اندک.

نتیجه‌گیری

از بررسی و تحلیل منظر دنیا در شعر ملک‌الشعراى بهار و شیخ ناصیف یازجی و نوع برخورد آن دو در مقابل دنیا نتایج زیر قابل دستیابی است:

۱. وجود تشابهات فکری و لفظی در ابیات دیوان هر دو شاعر ناشی از فطرت پاک انسانی و تأثر هر دو از مکتب قرآن و نهج‌البلاغه است. کاربرد فراوان قرآن و احادیث در اشعار هر دو شاعر نشانه آن است. در این متون، تمثیلاتی که درباره دنیا به کار رفته است، بیان‌کننده بی‌ارزش بودن دنیا نزد خداوند و معصومان است.

۲. بهار هر دو جنبه دنیا را در نظر داشته، و برای وجه مذموم و منفی آن را نکوهش می‌کند و آن را قابل دلدادگی نمی‌داند، ولی برای وجه ممدوح و مثبت، آن را همیشه ستوده است و آن را لطفی از طرف خداوند دادگر دانسته و آیتی از حکمت الهی پنداشته است؛ ولی یازجی به ندرت به جانب مثبت دنیا نگرسته و اغلب اوقات به سرزنش و نکوهش آن پرداخته است.

۳. بهار با امید و سرزندگی به دنیا و ادامه زندگی در آن نظر دارد؛ اما یازجی با یأس و ناامیدی تمام به زندگی نگاه می‌کند، و همواره خود را در جایگاه ملک‌الموت قرار می‌دهد، و به کرات از مرگ و نیستی و نابودی و سفر، و آمادگی برای سفر آخرت و توشه برداشتن و... دم می‌زند.

۴. هر دو شاعر از زمانه و مردم زمانه و نابرابری‌های روزگار به شدت ناراحت‌اند و آن را به باد انتقاد گرفته‌اند، اوضاع اجتماعی، چهره و تصویر عصر شاعر را از بستر پیام‌های شعری خو برای مخاطب ترسیم می‌کنند. میزان و درجهٔ نارضایتی و رنجش بهار در این زمینه به مراتب بیشتر از یازجی است.

۵. هر دو، دنیا را مأمن و مأوای دائمی و جاوید برای انسان نمی‌دانند، و دنیا را به مثابهٔ کشتگاه و مزرعه‌ای سرای دیگر آخرت می‌دانند.

۶. به نظر هر دو دنیا چون سراب فریبنده است. یازجی بیان دارد که دنیا همه را می‌فریبد و در مکر و فریب، میان پیر و جوان، بزرگ و کوچک، خرد و کلان، زن و مرد، باخرد و بی‌خرد تفاوتی قائل نیست؛ اما در نگاه بهار دنیا فقط افراد بی‌تجربه، بی‌خرد، ساده‌دل و عامهٔ مردم را آماج فریب‌کاری خود قرار می‌دهد و افراد حکیم و صاحب‌خرد را از این شمول و گستردگی استثنا می‌کند.

۷. هر دو اعتقادی کامل به نابودی و نیست شدن هستی به‌جز ذات مقدس حق‌تعالی دارند. در این وادی، آبشخور آنان مضامین و آموزه‌های دینی است.

۸. هر دو شاعر دنیا را پیوسته غیرمنصف، سرای‌ناپایدار، فریبنده، فانی و گذرا دانسته‌اند و راهی از آن را مرگ دانسته‌اند. و دیگران را دعوت به عبرت‌آموزی و پند گرفتن از گذشته و گذشتگان می‌کنند. در مجموع، بدبینی ملک‌الشعرا کمتر از ناصیف است؛ به نظر بهار دنیا اگر با چشم حقیقت‌بین نگریسته شود مورد مذمت نیست.

۹. در نگاه هر دو شاعر دنیا بر یک حالت نیست و هر کسی در دنیا خوشی و سختی را تجربه می‌کند، و خردمند با خوشی‌های روزگار خوشحال نمی‌شود و با بدی‌های آن ناراحت نمی‌شود.

۱۰. از آنجا که ادبیات تطبیقی به بررسی پیوندهای آثار ادبی و نویسندگان ملل مختلف و کشف منابع الهام‌بخش آن‌ها می‌پردازد و در این مقاله دو شاعر بسیار از منبع قرآن و نهج‌البلاغه بهره برده‌اند - از این دو منبع تأثیر پذیرفته‌اند - می‌توان رگه‌هایی از مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی را نیز در این وادی شاهد بود.

پی نوشت‌ها

۱. ابن یمن، امیرفخرالدین محمودبن یمن‌الدین طغرایی فریومدی (۷۹۶ ق / ۱۳۶۸ م)، شاعر پارسی‌گوی سدهٔ هشتم قمری، پدرش امیر یمن‌الدین، مردی ادیب و فاضل و شاعر بود و در دستگاه خواجه علاءالدین محمد

- فریومدی، صاحب دیوان و وزیر خراسان، به شغل استیفا و طغرانیسی اشتغال داشت و ظاهراً از همین روی به طغرای شهرت یافته است. (دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۸ ش: ج ۵، ۱۴۴)
۲. پتیاره: در اصل به معنی مصیبت و بلای عام و مجازاً در مورد «دیو» و مردم بد به کار می‌رود.
۳. خداوندگار عشق و عرفان حافظ شیرین سخن نیز در تشبیه دنیا به سراب شاهبیتی سروده است: سبزست در و دشت بیا تا نگذاریم دست از سر آبی که جهان جمله سرابست

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه. (۱۳۷۹ش). ترجمه محمد دشتی، چاپ اول، تهران
۳. آراین پور، یحیی. (۱۳۷۵ش). از صبا تا نیما؛ جلد دوم، چاپ ششم، تهران: انتشارات زوار.
۴. آژند، یعقوب. (۱۳۸۶ش). تجدد ادبی در دوره مشروطه؛ انتشارات تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
۵. آمدی، عبدالواحد بن محمد تمیمی. (بی تا). غررالحکم و دررالکلم؛ تحقیق المصطفی درایتی، الطبعة الأولى، مکتب الاعلام الإسلامی.
۶. انجیل شریف. (۱۹۸۱م). ترجمه جدید فارسی؛ چاپ سوم، انتشارات انجمن کتاب مقدس.
۷. برقعی، محمد باقر. (۱۳۷۳ش). سخنوران نامی معاصر ایران؛ جلد اول، چاپ اول، تهران: نشر خرم.
۸. بهار، محمد تقی. (۱۳۸۷ش). دیوان اشعار؛ چاپ اول، مؤسسه انتشارات نگاه.
۹. چوبینه، سجاد. (۱۳۷۷ش). حکمت نظری و عملی در شاهنامه فردوسی؛ چاپ اول، انتشارات نوید شیراز.
۱۰. حاج سید جوادی، حسن. (۱۳۸۲ش). بررسی و تحقیق در ادبیات معاصر ایران؛ ناشر: گروه پژوهندگان ایران.
۱۱. حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد. (۱۳۷۲ش). دیوان حافظ؛ تصحیح عبدالرحیم خلخالی، تهران: انتشارات حافظ نوین.

۱۲. الحرانی، الحسن بن الحسین بن شعبه. (۱۴۰۴ ق/ ۱۳۶۳ ش). *تحف العقول عن الرسول*؛ تصحیح و تعلیق: علی اکبر الغفاری، قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
۱۳. *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*. (۱۳۷۸ ش). چاپ دوم، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
۱۴. زرقانی، سیدمهدی. (۱۳۸۴ ش). *چشم انداز شعر معاصر ایران*؛ چاپ دوم، تهران: نشر ثالث با همکاری انتشارات دبیرخانه شورای گسترش زبان و ادب فارسی.
۱۵. زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۰ ش). *با کاروان حلّه*؛ چاپ ششم، تهران: انتشارات علمی.
۱۶. شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۷ ش). *شعر معاصر عرب*؛ چاپ دوم، تهران: انتشارات سخن.
۱۷. شکیب انصاری، محمود. (۱۳۷۶ ش). *تطور الأدب العربی المعاصر (تاریخ و نصوص)*؛ چاپ اول، اهواز: انتشارات دانشگاه شهید چمران اهواز.
۱۸. الفاخوری، حنا. (۱۳۷۷ ش). *تاریخ ادبیات عربی*؛ چاپ اول، تهران: انتشارات توس.
۱۹. ----- (۱۳۸۳ ش). *تاریخ ادبیات عربی*؛ ترجمه عبدالحمید آیتی، چاپ ششم، تهران: انتشارات توس.
۲۰. مجلسی، محمد باقر. (۱۴۰۳ ق). *بحار الأنوار*؛ بیروت: مؤسسه الوفاء.
۲۱. مطهری، مرتضی. (۱۳۸۹ ش / ۱۴۳۱ ق). *سیری در نهج البلاغه*؛ چاپ چهل و پنجم، انتشارات صدرا.
۲۲. ندا، طه. (۱۳۸۷ ش). *الادب المقارن*؛ ترجمه هادی نظری منظم، چاپ دوم، تهران: نشر نی.
۲۳. هلال، محمد غنیمی. (۱۹۸۷ م). *الادب المقارن*؛ بیروت: دارالعودة.
۲۴. الیازجی، ناصیف. (۱۹۸۳ م). *دیوان*؛ تحقیق مارون عبود، بیروت: دار مارون عبود.

مقالات

۱. اکبری، منوچهر. (۱۳۸۰ ش). «دنیایگریزی و جهان‌ستیزی در قطعات ابن‌یمین فریومدی»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، ضمیمه مجله، تابستان.

۲. پروینی، خلیل. (۱۳۸۹ ش/۲۰۱۰م). «نظریه ادبیات تطبیقی اسلامی: گامی مهم در راستای آسیب‌زدایی از ادبیات تطبیقی»؛ مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، شماره ۱۴، صص ۵۵-۸۰.
۳. سلیمی، علی و پیمان صالحی. (۱۳۹۰ش). «بررسی بازتاب عشق به وطن در شعر بهار و ابراهیم طوقان»، مطالعات ادبیات تطبیقی، سال چهارم، شماره ۱۵.
۴. مصطفوی‌نیا، سید محمد رضی و معصومه سپهرنوش. (۱۳۹۰ش). «تأثیر و تأثر در موضوع دنیا بین صائب و متنبی»؛ نشریه ادبیات تطبیقی دانشکده ادبیات و علوم انسانی شهید باهنر کرمان، سال دوم، شماره ۴، تابستان.
۵. ممتحن، مهدی. (۱۳۸۹ش). «بهار و شوقی در گذرگاه مفاهیم و معانی»، نشریه ادبیات تطبیقی دانشکده ادبیات و علوم انسانی شهید باهنر کرمان، سال اول، شماره ۲.
۶. میرقادری، سید فضل‌الله و منصوره غلامی. (۱۳۸۸ش). «بررسی تطبیقی سیمای دنیا در شعر ناصر خسرو و ابوالعلاء»؛ نشریه ادبیات تطبیقی دانشکده ادبیات و علوم انسانی شهید باهنر کرمان، سال اول، شماره اول، پاییز.

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی)

(علمی - پژوهشی)

سال ششم، دوره جدید، شماره هفدهم، پاییز ۱۳۹۳

دراسة تطبيقية لصورة الدنيا في أشعار بهار والشيخ ناصيف اليازجي*

یحیی معروف

أستاذ بجامعة الرازي في كرمشاه

محمد فارغی شاد

ماحستیر في اللغة العربية وأدائها

الملخص

يُعنى هذا المقال بدراسة مقارنة لآراء محمد تقي بهار الشاعر والأديب والباحث الإيراني وناصيف اليازجي الشاعر اللبناني حول الدنيا. رغم أن هاتين الشخصيتين ترعرعتا في بيئتين مختلفتين ومن لغتين وثقافتين مختلفتين أيضاً، ولكنهما استخدما الكثير من المضامين الأخلاقية والحكومية في دواوينهما. بحيث يُعرف ناصيف اليازجي كشاعر الحكمة. هذا وقد استخدم "ملك الشعراء بهار" في ديوانه، قصائد حكومية كثيرة أيضاً.

هناك قرابة ومشابهات فكرية وروحية وفلسفية بين هذين الشاعرين الكبيرين في كل من الأدب الفارسي والعربي.

تسعى هذه الدراسة ومن خلال المدرسة الأمريكية، وفق الأسلوب التحليلي - الوصفي، وعبر الاستقراء واستخراج الشواهد.

الكلمات الدليلية: ملك الشعراء بهار، ناصيف اليازجي، الدنيا، الأدب المقارن.

* - تاريخ الوصول: ۱۳۹۲/۰۹/۱۵ تاريخ القبول: ۱۳۹۳/۰۲/۲۹

عنوان بريد الكاتب الإلكتروني: y.marof@yahoo.com